روزنامه شرق

اندیشه

ویکی‌لیکس و مبارزان آن — صفحه ۸

جاسوسی برای مردم، گفت و گو با جولیان آسانژ — صفحه ۹

خرج کردن برای توسعه دهکده مجازی — صفحه ۱۰

پرده‌برداری از آخرین تجسم رویایی کهن

پارادایم نظارت

شوشانا زوبوف
ترجمه: نوید نزهت

به لطف ادوارد اسنودن، تا حدودی پرده از آخرین تجسم رویایی کهن نیز برداشته شد: رویای قدرتی تمام‌عیار در پرتو دانش مطلق. از آنو، خدای سومری آسمان گرفته تا ارتفاعات کوه المپ، از دعاوی بلندپروازانه بنتام در طراحی زندان سراسربین در اواخر قرن هجدهم تا قله کوه هلاکت در ارباب حلقه‌ها و از جان ادگار هوور و اف‌بی‌آی تا حوزه‌های سری آژانس امنیت ملی آمریکا، همگی نشان از آن دارند که رویای قدرت حاصل از بینایی تام ترجیع‌بندی افسونگر برای تمامی بشریت بوده است. همان‌طور که تالکین در اوایل دهه ۱۹۵۰ می‌نویسد: «حلقه‌ای است از برای حکم‌راندن بر همگان، حلقه‌ای است برای یافتن‌شان، حلقه‌ای است از برای آوردنشان و در تاریکی به هم پیوستنشان.» این رویا هرچقدر هم که به واقعیت نزدیک شده باشد، اما هنوز غالب نشده است. بر ماست تا با واکنشی سنجیده اطمینان حاصل کنیم که این رویا امروز نیز محقق نخواهد شد. این امر مستلزم آن است تا گذشته از فراخوانی افرادی که اراده لازم جهت ایستادگی بر موضع حق دارند، دست به دامان آن راهکارهای سیاسی و اقتصادی شویم که ضمن تاکید بر نظارت دموکراتیک بر رویه‌های پایشی، متضمن طرد شرکت‌هایی باشند که از مسوولیت پیامدهای فعالیت‌هایشان شانه خالی می‌کنند.

قدمت و ریشه تاریخی این رویا به ما یادآور می‌سازد که مطمئنا نمی‌توان آن را ثمره پیدایش هرگونه فناوری و به‌طور خاص کامپیوتر و اینترنت قلمداد کرد. بلکه باید به آن به چشم یک ثابت انسانی نگاه کرد که حتی سده‌ها در سایه باقی می‌ماند تا شاید روزی بتواند از فرصت‌های پدیدآمده نهایت استفاده را ببرد. از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸، به مدت ۱۰ سال مشغول پژوهش روی کامپیوتری‌کردن محیط‌های کاری بودم که اساس اولین کتابم، «در عصر ماشین هوشمند: آینده کار و قدرت» را بنیان گذاشت. آنچه در آن زمان بر من آشکار گشت این حقیقت بود که فناوری اطلاعات موتور محرکه بعدی این رویا خواهد بود. پیش از آن درباره ماجراهای ناگواری که در روسیه بر ساموئل بنتام، مهندس نیروی دریایی، گذشته بود بسیار خوانده بودم و از ابداع نظامی سراسربین توسط وی اطلاع داشتم. بنتام که مسوولیت اداره قلمرو پرنس پوتمکین در سرزمین‌های تازه تصرف‌شده جنوبی که از دوک‌نشین لیتوانی جدا شده بود را برعهده داشت، با مساله بهبود کارآیی در کارخانه‌هایی روبه‌رو بود که افزون بر نیروی کاری بی‌انگیزه متشکل از سرف‌های ناراضی، با فضایی چندپاره حاصل از چندگانگی زبانی در بین کارگران تحت امر نیز دست به گریبان بود. راهکار او طرحی مرکزگرا و چندضلعی بود که با برج مراقبتی مرکزی به تعداد معدودی سرپرست اجازه می‌داد تا بدون آنکه دیده شوند، در مقیاسی وسیع بر نیروی کار نظارت داشته باشند.

اما سفر برادرش به روسیه و ملاقات با وی اهداف جاه‌طلبانه‌تری را برانگیخت. آنچه جرمی بنتام، فیلسوف و اصلاح‌طلب اجتماعی، در طرح برادرش می‌دید شیوه‌ای برای برآوردن نظم و انضباط در میان خیل عظیم ناراضیانی بود که با بی‌میلی در زندان‌ها، دیوانه‌خانه‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و نوانخانه‌ها روزگار می‌گذراندند. بنتام بر این اندیشه بود که اگرچه رفتار آرمانی تنها به‌واسطه نظارت و بازرسی دایمی تحقق می‌پذیرد، اما نظام سراسربین با هزینه‌هایی به‌مراتب کمتر دستاوردی یکسان به همراه دارد. وعده اثبات‌ناپذیر نظارت مستمر موجب تحمیل حالتی از عدم قطعیت بر فردی می‌شود که در معرض رویت است. بنتام می‌نویسد: «بهترین جانشین در ازای مراقبت مستمر همانا وضعیتی است که فرد با مشاهده دلایلی به غایت قانع‌کننده و ناتوان از متقاعدساختن خویش به باوری مغایر با آن، ناچار خود را در موقعیتی مشابه و تحت مراقبت مستمر تصور کند.»

اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی، ادارات و کارخانجات موردمطالعه من مملو از سیستم‌هایی کامپیوتری بودند که به منظور افزایش بازده، بهبود کنترل فرآیند کارخانه‌ها، تقویت ارتباطات یا تسهیل مدیریت جریان‌های کاری طراحی و به‌کار گرفته می‌شدند. به‌تدریج شاهد آن بودم که در پی اقبال مدیران، سرپرستان و مجریان امر نسبت به جریان جدید اطلاعات به‌مثابه ابزاری برای مراقبت و انضباط‌بخشی بر رفتارهای فردی، تمامی این ادارات و کارخانجات نیز دستخوش تحقق آن رویای کهن واقع می‌شدند. چنین بود که درست همانند فوکو، بر قدرت خیال‌انگیز سراسربینی در محیط‌های کاری واقف شدم؛ قدرتی بی‌نام که دامنه آن تا ذهن و بدن هر فرد گسترش می‌یافت و پیش از آنکه حتی به ذهن آنان خطور کند، پیشدستی کرده و در شکل‌دهی به رفتارشان تاثیرگذار بود. در حالی که مدیران درباره نمایشگری عظیم خیال‌پردازی می‌کردند که قادر باشد با فشار یک دکمه، جزییاتی لحظه‌به‌لحظه از تمامی ابعاد عملکردی زیردستانشان فراهم آورد، کارگران نیز با پی‌بردن به این مساله که چیزی در آن بین گزارش دقیق رفتارشان را به مقامات می‌رساند، تلاش بیشتری به خرج می‌دادند.

«نظام سراسربین اطلاعات»، چنانکه من بر آن نام نهادم، گونه نوینی از تجسم همان رویای ازلی بود که پس از گذشت قرن‌ها از شور و شوقی غم‌انگیز پیرامون ابداع برادران بنتام، مرا درگیر خود کرده بود؛ نظامی که روزبه‌روز بر شدت «تبعیت پیش‌نگرانه» افزوده و امکان گریز از شناسایی رفتاری را با چنان شیوه‌های زیرکانه و نامحسوسی محدود می‌سازد که عاقبت از دایره آگاهی‌مان نیز خارج می‌شوند. از این پس، چالش پیش‌روی ناظران دیگر نه معماری ساختمان‌ها یا کار طاقت‌فرسا روی اسناد و سوابق اداری، بلکه طراحی آن سیستم‌های کامپیوتری است که بتوانند با تهیه خودکار و مستمر گزارشاتی کامل و بی‌عیب‌ونقص، جزییات ریز و الگوهای کلی را در هر زمان و مکان در دسترس قرار دهند.

تقریبا همان ایام بود که من برای اولین‌بار سه قانون خود را مطرح ساختم؛ قانون اول بر خودکارسازی هر آن چیزی دلالت دارد که این امکان برایش فراهم است. قانون دوم حاکی از اطلاع‌رسانی به هر آن چیزی است که قابلیت غنی‌سازی اطلاعاتی دارد. اما مضمون قانون سوم که امروزه از اهمیت بیشتری برخوردار است، به این قرار است که در غیاب موانع و محدودیت‌های بازدارنده و جبرانی، هرگونه برنامه دیجیتال کاربردی که بتواند در نظارت و کنترل مفید واقع شود، فارغ از اهداف تعریف‌شده اولیه آن، در همین راستا به کار گرفته خواهد شد. تثبیت رویه‌های نظارتی در محیط‌های کاری و پیامدهای حاصل از آن به‌منزله مشخصه جدایی‌ناپذیر روال کاری روزمره در دهه‌های آتی، حقیقت نهفته در این قاعده‌بندی را بر بسیاری از کارکنان در اقصا نقاط جهان عیان ساخت.

جالب آنجاست که تا مدت‌ها به‌نظر می‌رسید نسیم اینترنت در مسیری مخالف وزیدن گرفته است. از آنجا که بسیاری ارتباطات اینترنتی خارج از ساختار سلسله‌مراتبی محیط‌های کاری قوام می‌یافتند، اینترنت به‌مثابه فضایی شخصی تعبیر می‌شد که ظهور زنجیره‌ای از برترین منابع و ابزارهای فردی‌ساز که تاکنون شناخته شده‌اند را به‌دنبال داشت: آدرس ایمیل شخصی، گوشی هوشمند شخصی، لپ‌تاپ شخصی و بسیاری امکانات دیگر. در این بین، همواره آزاد بودیم تا به استثنای زمان‌های کاری، به اراده خود در اینترنت جست‌وجو کنیم، بیاموزیم، ارتباط برقرار کرده و اظهارنظر کنیم. عطش، اشتیاق و پرسش‌های ما انواع و اقسام قابلیت‌ها و امکانات نوین را به عرصه وجود می‌کشاند. جست‌وجوی گوگل، صفحات فیس‌بوک، ویدیوهای یوتیوب و شبکه‌هایی از دوستان، همکاران و حتی غریبه‌ها، همگی ارتباطات را به مرتبه‌ای فراتر از آن حدود سازمانی دیرپایی تسری می‌دادند که در نتیجه نوعی شور و شعف همگانی در گردآوری و به‌اشتراک‌گذاری هدفمند یا بیهوده اطلاعات در حال منسوخ‌شدن بودند. آنچه در این بین خودنمایی می‌کرد، شواهدی دال بر حاکمیت یک منطق اجتماعی و اقتصادی نوین بر مبحث کار بود؛ شواهدی که به باور من امروزه نیز به قوت خود باقی است. این منطق که آن را «سرمایه‌داری توزیع‌شده» می‌نامم، کاربر را به‌عنوان تنها منبع واقعی ارزش جدید اقتصادی به‌رسمیت می‌شناسد. چنانکه در جهت پشتیبانی از او، همه‌گونه امتیازات و امکاناتی از قبیل موسیقی، دروس دانشگاهی، کتاب، اطلاعات پزشکی، ارتباطات اجتماعی و حتی نقشه‌های مترو را بهایی مناسب در اختیار گذاشته و امکان پیکربندی مجدد آنان را در هر زمان و مکان و مطابق دلخواه کاربر میسر می‌سازد. این همان وعده‌ای است که در بطن سیاست‌های گوگل، فیس‌بوک و هزاران شرکت، وب‌سایت و نرم‌افزار کاربردی دیگر گنجانده شده بود.

کمی پس از آنکه روزنامه گاردین برای اولین‌بار اسناد به‌دست‌آمده ادوارد اسنودن از آژانس امنیت ملی را افشا ساخت، دیوید کرک‌پاتریک، روزنامه‌نگار و نویسنده کتاب «اثر فیس‌بوکی»، مطلبی تحت این عنوان منتشر ساخت که «آیا این تنها صنعت اینترنت ایالات‌متحده بود که توسط اوباما به ویرانی کشیده شد؟» وی در آن مقاله به صراحت اظهار کرد که موفقیت شرکت‌های اینترنتی آمریکایی- همچون گوگل، یاهو، فیس‌بوک، مایکروسافت، اسکایپ، اپل و یوتیوب- بر آن ارزش ویژه‌ای متکی است که نسبت به کاربرانشان قایل می‌شوند. این مهم به واسطه آن

اگر اربابان جدید حلقه‌ها بتوانند خواسته خود را به کرسی بنشانند، هر آن چیز که متصوریم، از تلفن‌ها و تسترهایمان گرفته تا حتی اشک‌هایمان در موج عظیم داده‌ای که در پیش است، از نو زاده می‌شوند. اولین قدم‌ها همواره با نیتی خیر برداشته می‌شوند، اما کیست که نداند تنها پس از مدتی شاهد رستاخیز آن رویای کهن در بهشتی از داده‌های بی‌عیب‌ونقص خواهیم بود

گشایشی محقق شده است که چشم‌انداز پیش‌روی آزادی بیان و تبادل آرا را به‌شکلی بی‌سابقه گسترش می‌دهد. کرک‌پاتریک مدعی بود که همکاری سری و اجباری این شرکت‌ها با آژانس امنیت ملی در برنامه جاسوسی پریزم (PRISM)، آن موفقیت تاریخی را مورد تهدید قرار داده است. اما او کاملا در اشتباه بود چراکه «سیلیکون ولی» مدت‌ها پیش از آنکه ما از برنامه‌های جاسوسی پریزم یا «خبرچین بی‌کران» (Boundless Informant) خبردار شویم، در مسیری متفاوت گام برمی‌داشت. این دگرگونی‌ها چنان بود که حتی نگرش ما را نیز متحول ساخته بود. در بزنگاهی که اربابان سیلیکون ولی خود را در جایگاه قربانی نشانده، از افکار عمومی طلب همدردی داشتند و بسیاری از ما نیز مات و مبهوت، تنها درصدد سنجش عواقب و پیامدهای این افشاگری‌ها بودیم، نادیده‌گرفتن این حقیقت بزرگ آسان می‌نمود که اعتماد ما به چنین شرکت‌هایی، حتی پیش از این تحولات نیز تضعیف‌شده یا به‌کلی از دست رفته بود. اعتماد ما کاربران به شرکت‌های اینترنتی بر مبنایی مادی و بدون هیچ‌گونه کمکی از سوی آژانس امنیت ملی، تنها به‌واسطه عملکرد اربابان این شرکت‌ها رو به زوال است. آنان حرمت اساسی‌ترین ارزش‌شان که همانا احترام به تجربه کاربری و این انگاره بود که شرکت‌ها نهایتا طرف ما ایستاده و از ما حمایت می‌کنند را زیرپا گذاشتند. ما بر این تصور بودیم که از آنجایی که مالک وسایل و دستگاه‌های کامپیوتری‌مان هستیم، پس بر محتوای تولیدشده توسط آنان نیز مالکیت داریم. این درحالی بود که آسان‌ترین روش افزایش سوددهی پیش‌روی فیس‌بوک، گوگل و بسیاری شرکت‌های دیگر، فروش داده‌های ما کاربران به آگهی‌دهندگان و خرده‌فروشانی بود که می‌توانستند با ردیابی و هدف‌گیری مشتریان بالقوه بر میزان فروش دستگاه‌های چمن‌زن، قرص‌های لاغری و سایر محصولات خویش بیفزایند. ما مالک دستگاه‌هایمان بودیم و آنان مالک سرورها. پس در پایان این شرکت‌ها بودند که پیروز می‌شدند.

شرکت‌های دیجیتالی نوین پیش از هر چیز به‌واسطه احترام به کاربران و قراردادن آنان در مرکز توجهات ثروتمند شدند. اما در ادامه و به‌جای تن‌دادن به کار خلاقانه دشواری که از ملزومات گسترش چنین رویکرد نوینی به سرمایه‌داری بود، تسلیم همان الگوی خصمانه قدیمی و ثروت کم‌دردسرتر حاصل از آن شدند. از آن پس، ما دیگر نه آن کاربران نهایی بلندمرتبه، بلکه کارمندان دون‌پایه ورود اطلاعات هستیم که محتوای موردنیاز شرکت‌ها را برای فروش فراهم می‌آوریم. ما درست به همان سیاقی برای آنان کار می‌کنیم که امروزه بدون هیچ‌گونه دستمزدی برای شرکت‌های هواپیمایی به کار واداشته می‌شویم. ما همان منبع طبیعی انرژی هستیم که به مانند چرخ آسیاب، توسعه و سودآوری بسیاری از شرکت‌های دیجیتال را تداوم می‌بخشیم. اشتیاق ما برای دستیابی به اطلاعات، برقراری ارتباط و تسهیل فعالیت‌ها چنان شدید است که بسیاری را متقاعد می‌کند دست‌کم تا پیداشدن گزینه‌ای مناسب‌تر، با مابه‌عوض نوین و دیجیتال آن کنار بیایند. اما حقیقت آن است که تعداد اندکی از این امر خشنودند. نتایج حاصل از نظرسنجی موسسه تحقیقاتی هریس در سال ۲۰۱۲ حاکی از آن بود که تنها هشت‌درصد از آمریکاییان، رسانه‌های اجتماعی را صادق و قابل‌اعتماد می‌دانند. این به آن معناست که این صنعت هم‌ردیف صنایعی چون دخانیات، نفت، مراقبت‌های پزشکی مدیریت‌شده و ارتباطات دوربرد قرار می‌گیرد که طی سالیان مطرود واقع شده و کمتر از ۱۰درصد اعتماد مشتریان را به خود جلب کرده‌اند. نظرسنجی‌ها نشان از آن دارد که اروپاییان، حتی کمتر از آمریکایی‌ها، به اینترنت و رسانه‌های اجتماعی اعتماد می‌کنند. در این بین، آلمان‌ها با تصویب قاطع‌ترین قوانین در حمایت از حریم خصوصی، شکاک‌ترین ملت‌ها هستند. از طرفی، اگرچه نفوذ فیس‌بوک در برخی کشورها همچون برزیل و اندونزی در حال گسترش است، اما این میزان نفوذ در باقی کشورها به بالاترین حد خود رسیده است. گزارشی تازه از موسسه پژوهشی اینترنتی پیو (Pew) بیانگر آن است که عمده نوجوانان آمریکایی در حال ترک فیس‌بوک به مقصد سایر شبکه‌هایی هستند که تجربه‌ای شخصی‌تر برای کاربر فراهم می‌آورند. درواقع، این خود اربابان سیلیکون ولی بودند که با گردن‌نهادن به آن رویای کهن حقوق مسلم خود را لگدمال کردند. اسناد افشاشده آژانس امنیت ملی تنها موجب شد تا آگاهی ما نسبت به عمق فساد آنان گسترده‌تر شود.

در پی افشاگری‌های مرتبط با آژانس امنیت ملی، ابعاد و گستره نظام سراسربین اطلاعات نیز به ناگاه افزایش یافته است به‌گونه‌ای که اکنون خود را نادانسته و ناخواسته، در مقام منبع تامین غذای هیبتی نامریی، فراگیر و مرموز می‌یابیم؛ بیت‌های تولیدی‌مان را چشم‌بسته ارزانی ولع و اشتهای فوق‌العاده آن برای دستیابی به داده‌ها داشته‌ایم و از این رهگذر، به‌منظور بازرسی و نظارت مخفیانه بر خودمان، به بردگی گرفته شده‌ایم. حتی اگر زمانی بر این نکته اذعان می‌داشتیم که دلایل امنیتی موجهی برای داده‌کاوی و استخراج اطلاعات توسط آژانس امنیت ملی وجود دارد، اما گزارشات گاردین حکایت از آن دارند که عملکرد امروزه آژانس خالی از هرگونه رویه دموکراتیک نظارتی یا حمایتی است. این درست همان‌جایی است که اوضاع تحمل‌ناپذیر می‌شود.

امروز پی برده‌ایم که تمامی اعضای الیگارشی - گوگل، یاهو، اپل و مایکروسافت- از درخواست‌های آژانس امنیت ملی برای دستیابی به داده‌های کاربران تبعیت می‌کردند. اما سوال اینجاست که آنان تا چه اندازه مطیع بوده‌اند. یاهو تنها شرکتی بود که در دادگاهی غیرعلنی و مخفیانه این شکایت را مطرح کرد که تمامی درخواست‌های آژانس مغایر با قانون اساسی است. این دعوی حقوقی شکست خورد و احتمالا همین امر مانع از آن شد تا دیگر شرکت‌ها نیز مسیری مشابه را بپیمایند. البته با انتشار هرچه بیشتر اخبار و اطلاعات به دست‌آمده، روز به روز ابعادی گسترده‌تر از آنچه حقیقتا رخ داده است، آشکار می‌شود. برای مثال، بنابر گزارشات نیویورک‌تایمز می‌دانیم که فیس‌بوک تیم‌هایی را برای همکاری هرچه کامل‌تر با آژانس امنیت ملی گردهم‌آورده و حتی مدیر سابق امنیتی آن، ماکس کلی نیز به آژانس امنیت ملی پیوسته بود. در گزارش نیویورک تایمز می‌خوانیم: «از آنجایی که بنابر پیش‌بینی بنگاه بین‌المللی داده‌ها (IDC)، انتظار می‌رود حجم ذخیره‌سازی داده‌ها تا سال ۲۰۱۶ از نرخ رشد مرکب سالانه ۵۳درصد برخوردار باشد، احتمال همکاری هرچه بیشتر و مستحکم‌تر بین سیلیکون ولی و آژانس امنیت ملی در چشم‌انداز پیش‌رو به قوت خود باقی است.»

واضح است که هیچ‌کدام از شرکت‌های موردنظر نه درصدد مقاومت در برابر خواسته‌های آژانس امنیت ملی برآمدند و نه تصمیم داشتند تا میلیاردها کاربر خود را از آن اعمال و رویه‌هایی مطلع کنند که در باور برخی از آنان غیرقانونی می‌نمود. اما این شرکت‌ها مالکین اینترنت هستند. قدرت و رهبری مشترک آنان می‌توانست دستاوردهایی حیاتی به همراه داشته باشد. جای تاسف است وقتی مشاهده می‌کنیم که آنان در عوض مسیر دیگری را برگزیده و مساله را در کلیت آن، فراتر از حدود مسوولیت‌های خویش تلقی کردند. پس این ناقوس‌ها برای که به صدا درمی‌آیند؟ اگر این شرکت‌ها در پی آنند تا بار دیگر اعتماد ما را جلب کنند، ناگزیرند تا این نگرش خود را به کلی تغییر دهند. آنان باید حامی منافع ما باشند. اما آیا به‌راستی، حتی پس از تمامی این تحولات، هیچ نشان قریب‌الوقوعی از چنین تغییر رویکردی به چشم می‌خورد؟

کمتر از یک‌ماه پیش از افشاگری‌های اسنودن، در موسسه تحقیقاتی استنفورد کنفرانسی برگزار شد که یکی از داغ‌ترین و جدیدترین موضوعات دنیای دیجیتال را به بحث می‌گذاشت: «اینترنت همه‌چیز»؛ پدیده‌ای که با افزودن سه رکن انسان، فرآیند و داده به «اینترنت اشیاء»، ما را با چشم‌اندازی خیره‌کننده روبه‌رو می‌کند.

ادامه در صفحه ۹

ریویو

نگاهی به کتاب «مساله وظیفه سیاسی»

دموکراسی در سایه مساله‌ای لاینحل

فرشاد کوشا: در دموکراسی لیبرال، همواره مراد از «دموکراسی» اشاره به یک نظام و رژیم حکومتی است که در فرآیند دولت‌سازی، در تلاش است تا شکاف و گسست میان دولت و مردم را پر کند. درواقع دموکراسی لیبرال، وظیفه سیاسی خود را الزاما در پیوند میان مردم و دولت تعریف می‌کند که در قامت پروژه دولت- ملت‌سازی بازتعریف می‌شود. کتاب «مساله وظیفه سیاسی» با نقدی که بر نظریه لیبرالی وظیفه سیاسی دارد، برهان و جدال اصلی خود را بر اساس همین وظیفه سیاسی دولت‌های لیبرال که ساحت سیاست را به حیاط‌خلوت دولت می‌کشاند قرار داده است. آنها دموکراسی را تنها در قامت یک رژیم و نظامی تعریف می‌کنند که در متن فرآیند دولت- ملت‌سازی، مردم را به‌نفع دولت مصادره می‌کند. به اعتباری، بر اساس آنچه در متن وظیفه سیاسی لیبرال بازتوزیع می‌شود، دموکراسی هیچ پیوندی با نام دیگر سیاست که تنها از آن مردم است، ندارد. البته نویسنده در این کتاب به میانجی

مساله وظیفه سیاسی

کرول پیتمن
ترجمه: محمود راسخ‌افشار
ناشر: پژواک
نوبت چاپ: ۱۳۹۲
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

ارایه ارزیابی کلی از تئوری‌های لیبرالی و تفسیر تمام مباحث آشنا درباره وظیفه سیاسی و رضایت‌دادن به این نتیجه می‌رسد که این مساله لاینحل در دولت‌های لیبرالی را می‌توان در چارچوب نظام دموکراتیک مشارکتی رفع کرد. نگارنده در پی نشان‌دادن این موضوع بنیادی است که وظیفه سیاسی در دولت لیبرال‌دموکراتیک مساله‌ای است لاینحل؛ لاینحل به این دلیل که وظیفه سیاسی در بافت نهادهای لیبرال دموکراتیک تحقق‌پذیر نیست. مساله وظیفه سیاسی تنها از طریق پروراندن نظریه و عمل دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی خودگردانی حل می‌شود. هرچند این ادعای نویسنده خود مجال نقدی جدی دارد؛ چرا که اساسا دموکراسی همواره معنای ظهور نام دیگر سیاست است نه یک نظام حکومتی یا نظام سیاسی و سیاست نیز تنها از آن مردم است. اینکه دموکراسی در قالب نظام‌های حکومتی لیبرال، «عدم توازن محتوای خود را نادیده می‌گیرد» نکته بسیار مهمی است که در تحلیل این وضعیت – حتی باوجود راه‌حل نویسنده - نباید این مساله را فراموش کرد.

این کتاب در هشت فصل تنظیم شده که نگارنده در این فصول به موضوعات «وظیفه خودپذیرفته و فرد تجریدی»، «وظیفه سیاسی و شمشیر لویاتان»، «نظریه رضایت‌دادن معاصر»، «اختیار باوری فرضی و استدلال مفهومی»، «قرارداد اجتماعی دموکراتیک»، «اطاعت سیاسی یا وظیفه سیاسی» و... پرداخته است.

تأمل کوتاه

در ملأ عام: تاملی در باب افشاگری

نیما پرژام

ولادیمیر: صداشون مثل بال حشراته
استراگون: مثل برگ‌ها
ولادیمیر: مثل شن‌ها
سکوت
ولادیمیر: همشون با هم حرف می‌زنن
استراگون: هر کی با خودش
سکوت

«در انتظار گودو»

«برشت» در شعر مشهور «خطاب به آیندگان» می‌نویسد: «آن‌که می‌خندد هنوز خبر هولناک را نشنیده است.» اما برای ما آیندگان برشت که هرروز اخبار هولناک را از گویندگان خندان تلویزیونی می‌شنویم، این جمله با تمامی ژرفنای تلخش، به‌شکل متناقضی خوشبینانه جلوه می‌کند.

سالیان اخیر را شاید بتوان سال‌های افشاگری‌های بزرگ نامید. در این سال‌ها از یک‌سو در عرصه داخلی شاهد افشای حقایق تکان‌دهنده و بی‌سابقه‌ای از اختلاس‌های هزارمیلیاردی و فساد سیاسی تا تبانی در فوتبال بوده‌ایم و از سوی دیگر در عرصه جهانی، پیشرفت‌وگسترش تکنولوژی اینترنت امکانات بی‌سابقه‌ای برای افشای اطلاعات محرمانه فراهم آورده که عملا منجر به تحقق بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین افشاگری‌های تاریخ شده است. اغلب این افشاگری‌ها چنان وسیع، ریشه‌ای و تکان‌دهنده بوده‌اند که آدمی هر بار می‌پندارد که از آن پس دیگر هیچ چیز نمی‌تواند به روال سابق ادامه یابد. اما چنان که می‌دانیم با وجود اهمیت سیاسی غیرقابل انکار این افشاگری‌ها، واقعیت به‌طرز یأس‌آوری بی‌تغییر مانده است. پنداری توان تاثیر افشاگری از آنچه اغلب ما در ذهن داریم، کمتر است.

چیزی از آغاز قرن بیست‌ویکم نگذشته بود که ژولیان آسانژ، یک هکر شورشی، به‌همراه دوستانش شروع به ایجاد سازوکارهایی اینترنتی برای «افشاگری» کرد که در آن افراد مختلفی از سراسر جهان که به‌طریقی به اسنادومدارک محرمانه دولت‌ها دسترسی داشتند، این امکان را می‌یافتند تا بی‌آنکه هویت واقعی‌شان معلوم شود این اطلاعات را برای همگان افشا کنند. موفقیت این پروژه بیش از انتظار بود. چیزی نگذشت که آسانژ و همکارانش موفق شدند بزرگ‌ترین افشاگری اسناد محرمانه دولت‌ها را در مقیاسی بی‌سابقه به‌انجام رسانند. میراث این موفقیت نقشی الهام‌بخش ایفا کرد. چندی پیش (ژوئن ۲۰۱۳) ادوارد اسنودن، کارمند سابق سیا و پیمانکار «آژانس امنیت ملی» طی تصمیمی شجاعانه دست به افشای اطلاعات گسترده طبقه‌بندی‌شده‌ای از برنامه‌های فوق‌سری آژانس امنیت ملی آمریکا ازجمله برنامه شنود «پریزم» (مربوط به جاسوسی از مکالمات تلفنی و اطلاعات شخصی کاربران اینترنت) زد.

گذشته از اهمیت سیاسی محتوای این افشاگری‌ها، به‌نظر می‌رسد هیچ موضع سیاسی انضمامی، صریح و مشخصی ورای آرمان کلی و نسبتا انتزاعی «جریان آزاد اطلاعات» در آنها به چشم نمی‌خورد. با این وجود نفس بی‌تفاوتی این افشاگری‌ها نسبت به دسته‌بندی‌های سیاسی غالب بر جهان (که در این سال‌ها عموما ذیل تقابل لیبرالیسم و بنیادگرایی جای می‌گیرند) جایگاه ویژه‌ای به آن می‌بخشد. هر کدام از دولت‌ها یا شرکت‌های بزرگ اقتصادی ممکن بود در معرض این افشاگری‌ها قرار گیرند. بدین‌سان، خط تمایزی که این افشاگری‌ها پررنگ می‌کنند، بیش از هر چیز دیگر تمایز میان تمامی دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ اقتصادی در یک‌سو و مردمان جهان در سوی دیگر است.

به‌همین دلیل، با وجود اینکه این افشاگری‌ها مبنای اعتراض بسیاری از دولت‌ها از دولت‌های دیگر شده است، اما جز چند کشور معدود (عموما از جهان سوم) هیچ‌کدام از دولت‌های جهان حاضر نشدند خطر اعطای پناهندگی به آسانژ و اسنودن را بپذیرند و اغلب در متهم‌کردن این افشاگری‌ها به‌دلیل بی‌توجهی به مسایل امنیتی هم‌داستان بوده‌اند. حصر آسانژ در سفارت اکوادور در لندن و وضعیت مبهم اسنودن خود گواهی است بر این امر. از این‌رو این مبارزه عملا خصلتی عام و جهانشمول یافته است. اما اگر تقابل اصلی میان دولت‌ها و مردمان است، این «مردمان» کیستند؟

«افشاگری» یکی از مضامین پایدار قهرمان‌سازی‌های هالیوود و رمان‌های عامه‌پسند است: خبرنگاری شجاع، کارآگاهی باهوش، پلیسی وظیفه‌شناس و...؛ قهرمانی که با کنجکاوی، شجاعت و سماجت خود موی دماغ قدرتمندان و سیاستمداران فاسد می‌شود تا رازهای تاریک‌شان را برای همگان افشا کند.

او به‌هیچ‌کس وابسته نیست، کوتاه نمی‌آید و تهدید و تطمیع بر او اثر ندارد. اما با اینکه قهرمان به‌هیچ‌چیز و هیچ‌کس اعتمادی ندارد و اغلب حتی با کسانی که او در استخدام آنهاست در می‌افتد (خبرنگاری با روزنامه‌اش، پلیسی با اداره پلیس و...)، اما ایمان او به یک چیز خدشه‌ناپذیر می‌ماند: عرصه عمومی، همان نگاه عام، مشتاق و خیرخواهی که او در برابرش دست به افشاگری می‌زند. دشمن قهرمان اغلب آنچنان بانفوذ هست که قهرمان مجبور می‌شود با همه‌چیز و همه‌کس درافتد: اداره پلیس، رسانه‌ها، دولت، سازمان‌های جاسوسی و... اما در این جنگ نابرابر اغلب درست هنگامی که کنش «افشاگری» کامل می‌شود و همگان از مساله آگاهی می‌یابند، ناگهان ورق برمی‌گردد: پنداری در آنی مناسبات قدرت فرومی‌ریزند و محو می‌شوند و گناهکاران را برهنه و لرزان در برابر قضاوت همگان بر جای می‌گذارند.

ادامه در صفحه ۹